

خودم رستن است و بقای حق پرستن است **پت** بهر آنکه می که  
فانی کردی از خویش غنی گردی **حق** ای سالک  
راه حق چون ابن غطایی که تو می نیست از پیش بوخیز نیست  
خویش را مشامه ده کنی و بسوز خرقه نابود خود **دو** و فانی  
کاشی هاله الا وجه حاصل آید و اندر خیر و باقی نماند **خود**  
و مستی تو گردی که گشت سمع و بصر و لسان اند **بدانی**  
من را فی فقد را الی و من یطع الرسول فقد اطاع الله و من جبه  
معنی دارد و من لم یزق لم یعرف ای سالک راه حق این کلام  
چندی و اصل شوی **ای** سالک راه حق بدان  
چون خدای بر بنده از بندگان خویش تجلی فعال کند عبد در  
مقام رضا و تسلیم آید و چون تجلی اصناف کند عبد در مقام تقوی

وی اختیاری آید و بدان که او را اختیاری نبوده است و چون  
تجلی ذات کند عبد در مقام نیستی و فنا آید که او را مستی  
بنوده است و مستی که بر خود اضافت می کرده است  
بدانکه مستی می باشد بوده است پس فنا تمام او را حاصل آید  
شیخ عبداللہ انصاری رحمه الله علیه فرموده است که دل از جان  
پرسید که اول این کار و آخر این کار و عمر این کار چیست جان  
جواب داد که اول این وفاست و آخرش فناست و عمرش اش  
بقاست که تا او را یا فتم دیگر مرآت شود نشد بین از حضورش  
نشدم و در خبرست که خدای تعالی بد او بنی و می کرده و یاد او که  
بنده کان سرا بکوی که چرخ خود را مستغول می کرد ایندیج  
از من آیا شمار استون نیست بیدار من و آن کسان که درین